

موفقیت و شانس

بخت خوش و افسانه شایسته سالاری

تألیف

رابرت ایچ. فرانک

ترجمه

اصغر اندرودی



انتشارات تهران

www.tehran55.com



انتشارات تهران

موفقیت و شانس

بخت خوش و افسانه شایسته سالاری

رابرت ایچ. فرانک

ترجمه اصغر اندرودی

چاپ اول، ۱۱۰ نسخه، ۱۴۰۳

چاپ و صحافی: پردیس دانش

ناظر چاپ: علی رضا دوستی

بک: ۲-۷۵-۲۹۱۱-۹۶۴-۹۷۸

تهران، خیابان پارس، چهارراه پاسداران، شماره ۵۱۴
تلفن‌های انتشارات: ۲۱۰۴۸۲۱۹، ۲۲۷۶۰۶۹۹، ۲۲۷۶۰۶۹۹، ۲۲۷۶۰۶۹۹، ۲۲۵۶۹۸۰۱

WWW.TEHRAN5.COM

کلیه حقوق چاپ و نشر اثر بران «انتشارات تهران» محفوظ است.
هرگونه برداشت یا اقتباس از این کتاب؛ کلی یا جزئی به هر شکل (الکترونیکی، دیجیتال، چاپ، صوتی، فضای مجازی و...) بدون اجازه کتبی «...» ممنوع بوده و پیگرد قانونی دارد.

Frank, Robert H

سرشناسه: فرانک، رابرت ایچ.

عنوان و نام پدیدآور: موفقیت و شانس: بخت خوش و افسانه شایسته سالاری

مشخصات نشر: تهران: انتشارات تهران، ۱۴۰۳. مشخصات ظاهری: ۲۱۱ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۱۱-۷۵-۲ وضعیت فهرست نویسی: فیفا

یادداشت: عنوان اصلی: [۲۰۱۶]، Success and luck: good fortune and the myth of meritocracy

یادداشت: کتاب حاضر قبلاً توسط مترجمان و ناشران متفاوت در سالهای مختلف چاپ و منتشر شده است.

عنوان دیگر: بخت خوش و افسانه شایسته سالاری.

موضوع: اقتصاد Economics

بخت و اقبال — جنبه‌های اقتصادی Fortune — Economic aspects

موفقیت — جنبه‌های اقتصادی Success — Economic aspects

شایستگی (اخلاق) — جنبه‌های اقتصادی Merit (Ethics) — Economic aspects

اقتصاد — جنبه‌های جامعه‌شناسی Economics — Sociological aspects

اقتصاد — جنبه‌های روانشناسی Economics — Psychological aspects

شناسه افزوده: اندرودی، اصغر، ۱۳۲۹ - مترجم

رده بندی کنگره: HBV۱ رده بندی دیویی: ۶۵۰/۱

شماره کتابشناسی ملی: ۹۵۰۱۹۱۰ اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیفا

قیمت: ۲۹۵۰۰۰ تومان

فهرست

پیشگفتار	۹
۱. آنچه را می‌دانید، بنویسید	۱۷
۲. چرا رخداد های شانس به ظاهر پیش پا افتاده اهمیت دارند	۴۱
۳. برنده - همه بازارها را به دست می‌آورد	۶۵
۴. چرا بزرگ‌ترین برنده تقریباً همیشه خوش شانس هستند	۸۳
۵. چرا باورهای نادرست درباره شانس و استعداد ادامه می‌یابد	۹۹
۶. بار سنگین باورهای نادرست	۱۱۹
۷. ما خوش شانسیم: فرصت طلایی	۱۴۳
۸. سپاسگزار بودن	۱۶۵
ضمیمه ۱. مشروح نتایج شبیه سازی برای	۱۹۱
ضمیمه ۲. سؤال های فراوان پرسیده شده درباره مالیات	
مصرف پیشرونده	۱۹۹

پیشگفتار

شانس چقدر مهم است؟ چند مسئله محافظه کاران را با اطمینان بیشتر از میانه روها جد می‌کند. آن گونه که محافظه کاران به درستی اظهار می‌دارند، افرادی که مقادیر کلان ثروت را روی هم انباشته می‌کنند، تقریباً همیشه با استعداد و سختکوش هستند. اما آن‌ها نه که میانه روها نیز بجا خاطر نشان کرده‌اند، شمار فراوان دیگری همان کیفیت را دارند، با این همه، هرگز درآمد زیادی ندارند.

در سال‌های اخیر، دانشمندان علمی اجتماعی دریافته‌اند که رخدادهای شانس در پیامدهای مهم زندگی نقشی بسیار بزرگ‌تر از آنچه بسیاری افراد زمانی تصور می‌کردند، بازی می‌کند. من در کتاب «موفقیت و شانس پیامدهای چشمگیر و گاه نامنتظر آن یافته‌ها را برای چگونگی بهتر شدن فکر در مورد نقش شانس در زندگی مورد بررسی و کند و کاو قرار می‌دهم.

عنوان فرعی مقدماتی اولیه من برای کتاب «دیدگاهی شخصی» بود. به دلیل این نگرانی آن عنوان را انتخاب کردم که اگر اطلاع کافی به بعضی خواننده داده نمی‌شد که داستان من شامل تعدادی از گزارش‌های تجربه‌های خودم در مورد رخدادهای شانس است، ممکن بود اعتراض کنند. اما ویراستارانم در پرینستون مرا متقاعد کردند که «دیدگاهی شخصی» امکان داشت خیلی‌ها را دچار این اشتباه کند که کتاب درباره زندگی‌نامه خود نوشته است، کتاب موفقیت و شانس این طور نیست. نگرانی ابراز نشده، ولی معتبر آنان، این بود که زندگی‌نامه‌های خودنوشت کسانی که شناخته شده و مشهور نیستند، شماری اندک از خوانندگان را جذب می‌کند.

چون مدت‌ها استدلال کرده‌ام که سامانه‌های بازار بیشتر کشورهای پیشرفته اکنون بسیار شایسته‌سالارانه‌تر از هر زمان تاریخ است، در ابتدا از پذیرفتن گزینه‌های پیشنهادی پرینستون یعنی «بخت خوش و افسانه شایسته‌سالاری» اکراه داشتم. وقتی ماکت جلد کتاب را به یکی از همکاران دیرین خود نشان دادم، واکنش او نگرانی مرا تأیید کرد. او پرسید: «چرا شرکت هانباستی درخواست‌کننده‌های واجد شرایط را استخدام کنند؟» و به او اطمینان دادم که من نیز به همان شدت او مخالف به کارگماردن دوستان و خویشان بی‌صلاحیت هستم.

البته به عنوان مسئله‌ای عملی، تاکنون هیچ سامانه‌ای نتوانسته است به طور کامل شایسته‌سالار باشد. اما تصمیم نهایی من برای همراه «بخت خوش و افسانه شایسته‌سالاری» ریزش نگرانی درباره هر نوع آثار به کارگماشتن دوست و آشنا و مزیت طبقاتی که ممکن بود باقی بماند، ارتباطی اندک دارد. بلکه به این دلیل بود که باور دارم شعار شایسته‌سالاری باعث آسیب عظیم شده است.

خود این اصطلاح را در سال ۱۹۵۸ جامعه‌شناس (و بعدها لرد) انگلیسی، مایکل یونگ^۱ در طنزگزنده در سوئی نظام آموزشی انگلستان وضع کرد. وی در کتاب ظهور شایسته‌سالاری، دلیل آورد که تشویق افراد موفق به اینکه توفیق خود را، به گونه‌ای خود بزرگ‌نمایانه، فقط به تلاش‌ها و قابلیت‌های خودشان نسبت دهند، به واقع تعادل اوضاع را بدتر می‌کند. وی در نتیجه، که در کتاب آمده است، خاطرنشان کرد که اگرچه قرارداد افراد در کارهایی که شایستگی آن را دارند منطقی است «وقتی آنانی که قضاوت می‌شود شایستگی خاصی دارند، در طبقه اجتماعی جدیدی تثبیت می‌شوند بدون آنکه جایی برای دیگران باشد، قضیه برعکس است.» یونگ متأسف بود از اینکه اصطلاحی که به عنوان توهین آمیز وضع کرده بود، آن قدر سریع به عنوان صفت تحسین پذیرفته شده بود.

در جوامعی که فردگرایی شایسته‌سالارانه را تحسین می‌کنند، گفتن اینکه افراد قرار گرفته در سطح بالای درآمد امکان دارد از کمی شانس برخوردار

بوده‌اند، از قرار معلوم به گفتن این حرف مشابهت دارد که آنان به راستی به طبقه بالا تعلق ندارند، که آنان کسی نیستند که گمان می‌کنند هستند. به نظر می‌رسد شعار شایسته‌سالاری گستره‌ای را استتار کرده است که توفیق و شکست اغلب بستگی قاطع به رخدادهای به طور کامل فراتر از اختیار فرد دارد. برای مثال، مایکل لوئیس، در جشن پایان تحصیل کلاس فارغ‌التحصیلان ۲۰۱۲ دانشگاه پرینستون، خطاب به آنان سلسله رخدادهای غیرعادی‌ای را شرح داد که یاری‌اش کردند نویسنده‌ای ثروتمند و مشهور شود:

شبی به یک مهمانی شام دعوت شدم، جایی که در کنار همسریکی از افراد سرشناس در بانک سرمایه‌گذاری عظیم وال استریت به نام سولومون برادرزاده نشستم. من و کم، شوهرش را واداشت که شغلی به من بدهد. من دربارهٔ خانم سولومون برادرزاده تقریباً هیچ چیز نمی‌دانستم. اما این خانم، برحسب اتفاق، در جایی بود که وال استریت بازآفرینی می‌شد — در جایی که همه ما آمده بودیم برای شناخت و دوست داشتن. وقتی به آنجا رسیدم، به طور اتفاقی، به همای بهترین شغلی گماشته شده بودم که در آن شاهد دیوانگی روبه رشد باشم: آنان را به متخصص مقیم شرکت در مورد مشتق‌ها (محصولی که ارزش آن به ارزش دارایی اصلی بستگی دارد یا از آن مشتق می‌شود) تبدیل کردند.

یک و نیم سال بعد، خانم سولومون برادرزاده چکی ۱۰۰ صدها هزار دلار به دستم داد تا دربارهٔ مشتق‌ها به سرمایه‌گذاران حرفه‌ای توصیه و مشاوره بدهم.

لوئیس، براساس تجربه‌اش با سولومون، در سال ۱۹۸۹ کتاب پرفروش خود را به چاپ رساند که در آن شرح داد چگونه موج جدید شگردهای مالی وال استریت داشت به دنیا انتقال می‌یافت:

کتابی که من نوشتم پوکر دروغگو نام داشت. یک میلیون نسخه از آن به فروش رفت.

من ۲۸ سال داشتم. از شغلی، اندکی شهرت و سرمایه‌ای ناچیز و داستان زندگی جدیدی بهره می‌بردم. ناگهان مردم داشتند به من می‌گفتند به دنیا آمده‌ام تا نویسنده باشم، احمقانه بود. حتی می‌توانستم بینم داستان واقعی تر دیگری بود با مضمون شانس. در نشستن آن شب مهمانی شام در کنار خانم سولومون برادرزچه چیز عجیب و غریبی بود؟ از قرار گرفتن درون به تریپ شرکت وال استریت که از آن داستان دوره‌ای جدید را بنویسم؟ در نشستن در صندلی‌ای با بهترین چشم‌انداز کسب و کار؟ از داشتن پدر و مادر که مرا از ارث محروم کردند، ولی به جایش آه کشیدند و گفتند «التر باید این کار را بکنی، بکن»؟ از برخورداری از آن حس باید که استاد با من در پرینستون درون من شعله‌ور کرد؟ در درجه اول، از اجازه یافتن ورود به پرینستون؟

این فقط فروتنی ساختگی نیست. این فروتنی ساختگی همراه با نکته‌ای است. مورد من نشان می‌دهد که موفق همیشه چقدر توجیه شده است. مردم به راستی دوست ندارند بشنوند که توفیق به عنوان شانس موجه جلوه داده شود به ویژه مردم موفق. افراد، همچنان که سنشان بالا می‌رود و موفق می‌شوند، احساس می‌کنند که توفیق آنان، به دلایلی، ناگزیر بود. آنان نمی‌خواهند به نقشی که به طور تصادفی در زندگی‌هایشان ایفا شده است اعتراف کنند.

نیکولاس کریستوف^۱، مقاله‌نویس نیویورک تایمز، اغلب موضوعی مشابه را بیان کرده است:

یک خیال واهی معمول در میان افراد موفق آمریکایی آن است که آنان تنها به دلیل سختکوشی و هوش خود به پیروزی رسیده‌اند. در واقع، شانس بزرگ آنان زمانی حاصل شد که در خانواده‌های طبقه متوسط آمریکایی که دوستان داشتند، برای شان داستان‌ها می‌خواندند، آنان را با ورزش‌های لیگ کوچک، کارت‌های کتابخانه و درس‌های موسیقی می‌پروراندند، به دنیا آمدند. آنان زمانی که تخمک‌های بارور شده بودند، برای توفیق یافتن برنامه ریزی شده بودند.

کریستف خاگرنش می‌کند، جنبه ناشناخته این خیال واهی آن است که آنانی که از امتیازهای خود بی‌خبرند، اغلب به همین شکل از نقطه ضعف‌های دیگر افراد خبر ندارند:

نتیجه پیش پا افتادگی‌ای در دنیا، سیاست یا، در بهترین حالت، نبود دلسوزی است در مورد کسانی که تلاش‌اند تا اندازه‌ای توضیح دشمنی با بیان گستره مدیکاید^۱، با منافع بی‌کاری درازمدت، یا افزایش حداقل دستمزد برای پایه پای تورم پیش رفت.

کریستوف داستان زندگی ریک گاف^۲ را نقل می‌کند، که یکم از دوستانش در زمان زندگی در شهر کوچک زادگاهش در اورگان بود. اندکی پس از آنکه مادر گاف، در پنج سالگی او، درگذشت، پدر الکلی‌اش، گاف و سه خواهر و برادرش را به حال خودشان رها کرد که بزرگ شوند. مردمی که گاف را می‌شناختند، از او به عنوان رفیقی با وفا یاد می‌کردند. همچنین گفته می‌شد که او «ذهن عالی» داشت، اما به دلیل اختلاف نقص توجهی که تشخیص داده نشده بود، در مدرسه کارکردی

۱. Medicaid برنامه کمک پزشکی برای کسانی که قادر به پرداخت هزینه‌های پزشکی نیستند - م.

۲. Rick Goff.

ضعیف داشت. او، پیش از پایان کلاس دهم، از مدرسه اخراج شد، و سپس، پیش از آنکه ادامه دهد تا به نقاش با استعداد خود روهای گمرکی تبدیل شود، در کارخانه برش الوار و فروشگاه‌های ماشین به کار مشغول شد. اما پس از آنکه در حادثه‌ای دستش زخم جدی برداشت، تلاش کرد از مستمری از کارافتادگی استفاده کند و به کارهای عجیب و غریب پرداخت. مرگ نابهنگامش در شصت و پنج سالگی در جولای ۲۰۱۵ به علت ناتوانی‌اش در برآمدن از عهده مخارج درمان رخ داد، زیرا برای ضمانت همسر سابقش که در وضعیت اضطراری مالی قرار داشت، ششصد دلار پرداخت کرده بود.

کریه سوف این گونه نتیجه گیری می‌کند:

بعضی ها گمان می‌کنند موفقیت مربوط می‌شود به «انتخاب‌ها» و «مسئولیت فردی» بلکه، این‌ها واقعی نیستند، ولی قضیه خیلی پیچیده‌تر از آن است. [جامعه‌شناس استنفورد بیان] برردان، خاطرنشان می‌کند: «پسرهای پولدار خیلی انتخاب‌های بد می‌کنند. آنان صرفاً با همان نوع پیامدها رویارو نمی‌شوند.»

مایکل لوئیس، با توصیف آزمونی که روان‌شناسان در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی انجام دادند، از سخنرانی خود در پرینستون نتیجه‌گیری کرد. پژوهشگران داوطلبان آزمون را در گروه‌های سه نفری همجنس به درون اتاقی کوچک فرستاد و مسئله اخلاقی پیچیده‌ای را برای حل کردن به آنان داد، چیزهایی از قبیل آنکه در مورد رخداد تقلب در امتحان چه باید کرد. آن افراد یکی از اعضای گروه را به صورت دلبخواهی به عنوان رهبر خودشان برگزیدند پس از سی دقیقه که هر گروه مذاکره کردند، پژوهشگری وارد اتاق شد در حالی که بشقاب‌های حاوی چهار شیرینی برای سه داوطلب در دست داشت.

شیرینی اضافی را چه کسی خورد؟ در هر مورد، رهبر گروه این کار را کرد، اگرچه، آن گونه که لوئیس خاطرنشان کرد «او ویژگی استثنایی نداشت. او،

سی دقیقه پیش، به طور اتفاقی انتخاب شده بود. وضعیت او چیزی نبود غیر از شانس. اما او هنوز این حس را داشت که شیرینی می‌بایستی مال او باشد.»

لوئیس از این آزمون، برای فارغ التحصیلان پرینستون، این نتیجه اخلاقی را به اجمال بیان می‌کند:

شما به گونه‌ای کلی به عنوان رهبر گروه انتخاب شده‌اید. انتخاب شما شاید به تمامی دلبخواه نباشد. اما شاید باید جنبه دلبخواهی آن را حس کنید: شما جزو انگشت شمار خوش شانس هستید. خوش شانس از داشتن آن پدر و مادر، خوش شانس در مورد کشور، خوش شانس که مکانی مانند پرینستون وجود دارد که می‌تواند افراد خوش شانس را جذب کند، آنان را دیگر افراد خوش شانس بشناساند، و بر شانس آنان برای خوش شانس تر شدن بازاید. خوش شانس که در ثروتمندترین جامعه‌ای زندگی می‌کنید نه تنها تاکنون به خود دیده است، آن هم در زمانی که هیچ‌کس به واقع توقع نداشت که شما منافع خود را برای هیچ قربانی کنید.

همه شما با شیرینی اضافی رویارو شده‌اید. شما با مقدار بیشتری شیرینی روبه‌رو خواهید شد. با گذشت زمان این برضی را آسان خواهید یافت که شما سزاوار شیرینی اضافی هستید. تا جایی که من می‌دانم، شاید باشید. اگر شما، دست‌کم، تظاهر کنید که سزاوار این شیرینی اضافی نیستید، شادتر خواهید بود، و دنیا پولدارتر.

البته شمار فراوانی از افراد هستند که به سرعت اعتراف می‌کنند بخت و اقبال، یا همان شانس در توفیقشان نقش داشته است. آشکار می‌شود که آن افراد، به احتمال خیلی بیشتر از دیگران، حامی انواع سرمایه‌گذاری‌های عمومی‌ای هستند که محیط‌های زیستی را ساختند و نگهداری کردند که توفیق آنان را امکان‌پذیر کرد. آن‌گونه که لوئیس حدس می‌زند، این افراد در اساس از دیگران شادترند. و

به نظر می‌رسد که صرف واقعیت خود سپاسگزاری‌شان رفاه عمده‌ای بر سر راهشان قرار می‌دهد.

ادعاهایی که در صفحه‌های بعدی از آن‌ها دفاع می‌کنم جاه طلبانه هستند - اینکه افراد موفق به درک نقش شانس در توفیق خود گرایش دارند، باعث می‌شود در حمایت از سرمایه‌گذاری عمومی، که بدون آن‌ها همه افراد به احتمال کمتر به توفیق دست می‌یابند، اکراه داشته باشند، و اینکه تغییری به نسبت ساده و غیرمزاحم در خط مشی عمومی، بیشتر از حد کفایت می‌تواند منابع را برای جبران این کمبود سرمایه‌گذاری آزاد کند.

دلایل من بر پشتیبانی از این ادعاها بخش‌های محرک اندکی دارد، و هیچ‌یک از فرض‌هایی که آن‌ها را اساسش قرار دارند، بحث‌انگیز نیستند، منتقدان اولیه پرینستون برای من هیچ‌یک از این ادعای اضافی که من می‌توانستم به آن‌ها اشاره کنم پیشنهادهای فراوانی دارند که بسیاری از آن‌ها جالب توجه بود. اما چون هیچ‌یک برای دلایل من اساسی نبود، در برابر آن پیشنهادها مقاومت کردم. هدف من از ابتدا نوشتن کتابی بود که بیشتر از زمان لازم وقت شما را نگیرد، و کتابی که شما در دست دارید خوشبختانه به راستی کوتاه است. از ته قلب امید دارم که اگر دلایل من در درونتان طنین‌انداز شد، بخوانید درباره آن‌ها با دیگران بحث کنید.